

## سیری در اندیشه‌ی سیاسی علامه محمد اقبال لاهوری

علیرضا ناگر اصفهانی

عضو هیأت علمی علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

علامه اقبال لاهوری، از سرآمدان احیای اندیشه‌ی دینی، به عنوان آسیب‌شناس حوزه‌ی اسلامی در تاریخ معرفت سیاسی از اهمیت برخوردار است. معمولاً بنابه دلایلی نام او را در کنار سیدجمال‌الدین اسدآبادی می‌آورند. از آنجا که اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی بسیاری از متأخران، بازتاب‌آرای علامه است اهمیت او در تاریخ معرفت سیاسی دوچندان می‌شود. اندیشه‌ی علامه نیز به‌سان هم‌ردیفان دیگرش، متأثر از تعامل شرق و غرب و در مسیر پی‌جویی هویتی اسلامی در مقابله با غرب است. عصر علامه، از هجوم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب علیه بلاد اسلامی حکایت دارد؛ لذا بدیهی است که در چنین فضایی، واکنش‌ها و عکس‌العمل‌هایی از سوی روشنفکران جهان اسلام، و ازجمله او صورت گیرد. علامه اقبال ازجمله آشنایان با غرب و اسلام است که در پی شناخت درد جامعه‌ی اسلامی و از سوی دیگر داری آن درد است. با این همه فرهنگ و ماهیت غرب، اثرهای دوسویه‌ی بر دل و دماغ او داشته، آن‌چنان که آرای سیاسی او به‌طور عمدۀ ملهم از این شناخت است. بنابراین، نظریات علامه درارتباط با غرب شکل گرفته و به‌طور مجزا قابل بررسی است. این مجموعه نظرها به‌طور کل شاکله‌ی اندیشه‌ی سیاسی وی را فراهم می‌سازد. از همین رو در مقاله‌ی حاضر، به‌بازشناسی تأثیرهای شناخت غرب بر علامه اقبال اشاره شده است.

### مقدمه

با مروری بر تاریخ مشرق‌زمین، به‌وقوع یک تحول فکری جدید در بین مسلمانان در سال‌های قرن سیزده هجری / قرن نوزده میلادی برمی‌خوریم که از سرآمدان آن - کسانی

که به مسئله‌ی احیای اندیشه‌ی دینی و مشکلات جوامع اسلامی پرداختند و در نهایت برای آنها راه‌حل ارائه دادند - باید از علامه محمد اقبال لاهوری نام برد. به جرأت می‌توان گفت که عقاید و افکار اقبال - که نماینده‌ی ممتاز روح نوجویی زمان خود بود - بر پیکره‌ی فکری - فرهنگی جهان اسلام تأثیری شگرف داشته است.

بخشی از نحوه‌ی شکل‌گیری اندیشه‌ی سیاسی اقبال را باید در خلال معرفت او از غرب جستجو کرد. بعد از آن، تحلیل عقاید و اندیشه‌های او ضرورت دارد. در پس این شناخت، اندیشه‌ی سیاسی اقبال حاصل می‌آید.

با این وصف، در تحقیق حاضر، با استناد به مکتوبات منثور و منظوم او، همچنین برداشت صاحب‌نظران مختلف، مروری خواهد شد بر اندیشه‌ی سیاسی اقبال. گرچه قبل از هر چیز لازم بود شرح حالی از او به دست می‌دادیم؛ همچنین فضای بین‌المللی و خانوادگی اقبال در طول زندگی او و حتی شرایط روحی و روانی وی را ترسیم می‌کردیم. چرا که این مجموعه، در شکل‌گیری اندیشه‌ی اقبال مؤثر بوده است. اما برای جلوگیری از تطویل مطالب، از این موضوعات صرف‌نظر و تنها در بین مطالب، اشاراتی به آنها شده است.

گرایش تحقیق حاضر، تحلیلی و نظری است که با استفاده از منابع کتابخانه‌یی (اولیه و ثانویه) تدوین شده است.

### ۱. شناخت اقبال از غرب و روند شکل‌گیری اندیشه‌ی سیاسی او

با مرور افکار و اندیشه‌های اقبال به این نتیجه می‌رسیم که او هرچه گفته و یا نوشته است، صبغه‌ی سیاسی دارد. اگر از خطاب قراردادادن خود به فیلسوف ابراز ناخشنودی می‌کرد، به همین دلیل بود که هرچه به نظم یا نثر درآورد، در خدمت بیان نظریات سیاسی او بود.

او هرچه سرود و گفت و نوشت، سیاست بود؛ در واقع، سیاست اقبال تمام تفکر و شعر او است یا درست‌تر بگویم تفکر و ادب اقبال، تفکر و ادب سیاست است. (غلامرضا ستوده

مشاهده‌ی وضعیت انسان جدید و مشکلات او، اوضاع نابه‌سامان شرقیان و

به‌خصوص مسلمانان و تأثیرات همه‌جانبه‌ی غرب در ابعاد مختلف در بلاد اسلامی و در نتیجه نیاز به تجدید حیات انسان در شرق و غرب، بی‌دینی و الحاد در غرب و تأثیر آن بر فرهنگ شرقیان و حتی عقب‌ماندگی مسلمانان از اصول اساسی اعتقادی فرد و مسائلی از این دست، مجموعه عواملی بود که اقبال با الهام از آنها اندیشه‌ی سیاسی خود را شکل داد.

حضور در دانشگاه‌ها و مراکز علمی اروپا و تماس نزدیک با دانشمندان آن دیار و بررسی آثار آنان، در شکل‌گیری نگرش اقبال به غرب، تأثیری مهم و مستقیم گذاشت. از این رو است که در آثار او، غرب‌شناسی، غرب‌ستیزی، ارتباط مسلمانان با غرب و ارائه‌ی راه‌حل مشکلات آنان را می‌توان مشاهده کرد.

صرف‌نظر از نگارش‌ها و مکتوبات و بیانات منشور وی، در حدود دوسوم کلام منظوم اردو و فارسی وی، به همین غرب‌ستیزی منوط است.

آن‌چنان که می‌توان گفت حتی کتاب احیای فکر دینی در اسلام او - که مجموع هفت سخنرانی وی است - بیش‌تر از آنکه یک کتاب عقیدتی باشد، در زمره‌ی کتاب‌های سیاسی جای دارد. او در آن کتاب به ضرورت بازسازی اندیشه‌ی دینی نزد مسلمانان پرداخته و پس از بیان مشکلاتی که گریبانگیر جوامع شرقی و غربی و انسان جدید است، اظهار عقیده کرده که تنها راه نجات انسان‌ها و به‌ویژه مسلمانان، احیا و بازسازی اندیشه‌ی دینی مطابق با مقتضیات زمانی و مکانی جدید است. اقبال در جایی از این کتاب می‌نویسد:

نه راه و رسم باطنی‌گری قرون وسطایی می‌تواند بیماری‌های بشریت گرفتار نومی‌د  
درمان کند و نه ملی‌گرایی و اجتماعی‌گری ملحدانه‌ی جدید... (محمد اقبال لاهوری - :  
ص ۲۱۴)

و درست در همین جا است که ضرورت احیا، اصلاح و بازسازی اندیشه‌ی دینی، به‌وضوح هرچه بیش‌تر برای اقبال نمایان می‌شود.

اقبال پس از آشنایی با مغرب‌زمین، به طرح مشکل آن دیار، مقایسه‌ی مشکلات آن با مشکلات شرق و در نهایت ارائه‌ی راه‌حل می‌پردازد. او برای شرق و غرب، هرکدام، یک مشکل را جستجو می‌کند. به نظر او، غربیان با تکیه بر عقل محض و استدلال

خشک، راه به جایی نمی‌برند و شرقیان با تکیه بر اشراق و شهود و عشق و دل نیز. او درد غریبان را داشتن علم و زیرکی و دانایی بدون داشتن عشق و روح می‌دانست و درد شرقیان را داشتن روح، عشق و فقدان عقل و علم کافی. اقبال می‌گوید: -  
بی‌دینی، عشق را در غرب کشته است و در شرق، عقل از سردرگمی به بردگی افتاده است.

و در جای دیگر از همین مجموعه گفته است:

زندگی نه در آسیا سوز و سازی دارد و نه در اروپا شور و حالی. در اینجا خودی مرده و در آنجا وجدان... (محمد اقبال لاهوری - ص ۷)

راه‌حلی که اقبال برای رفع این مشکل ارائه می‌کند، ترکیب عقل و عشق، روح و جسم، مادی و معنوی و... با همدیگر است. به نظر او، در پرتو این ترکیب است که انسان می‌تواند - چه در غرب و چه در شرق - به خودی خویش برسد و جامعه را به سمت کمال ببرد. اقبال در جاویدنامه، با سرودن شعری، این نظر خود را چنین بیان می‌دارد:

غریبان را زیرکی‌ساز حیات	شرقیان را عشق راز کائنات
زیرکی از عشق گردد حق‌شناس	کار عشق از زیرکی محکم اساس
عشق چون با زیرکی همبر شود	نقشبند عالم دیگر شود
خیز و نقش عالم دیگر بنه	عشق را با زیرکی آمیز ده

بنا به گفته‌ی اقبال گرایش غرب به مسائل دنیوی، ناشی از به کارگیری نادرست عقل و نفی اشراق است. عقل، شایستگی هدایت انسان را در زمینه‌ی اخلاق ندارد؛ از این رو آدمی باید به اشراق و کشف و شهود متوسل شود... عشق و عقل، ذکر و فکر، جمال و جلال، نور و نار باید مکمل یکدیگر باشند. این همان روش معنوی است که باید جایگزین گرایش مادی مخرب شود... (ص ۲۱۱).

به نظر اقبال، عشق و عقل و یا اشراق و اندیشه، معارض یکدیگر نیستند:

هیچ دلیلی در دست نیست تا بنا بر آن فرض کنیم که اندیشه و اشراق یا درون‌بینی، اصولاً معارض با یکدیگرند. هر دو از یک ریشه جوانه می‌زنند و هر یک مکمل دیگری است... اشراق و درون‌بینی در واقع، همان‌گونه که برگسون می‌گوید، نوع عالی‌تری از عقل است. (ص ۵)

در عین حال اقبال غرب را فاقد یک ایدئولوژی جامع انسانی می‌داند. برعکس، او معتقد بوده است که مسلمانان تنها مردمی هستند که از چنین ایدئولوژی برخوردار و

بهره‌مندند. لذا اقبال، مسلمانان را در عین دعوت به فراگیری علوم و سرمایه‌ی غربی، از استقبال فرهنگی بی‌چون و چرای آن دیار برحذر می‌داشت. او می‌گوید:

مثالی‌گری اروپا هرگز به صورت عامل زنده‌ین در حیات آن درنیامده و نتیجه‌ی آن آن پیدایش «من» سرگردانی است که در میان دموکراسی‌های ناسازگار با یکدیگر به جستجوی خود می‌پردازد که کار منحصر آنها بهره‌کشی از درویشان و سود توانگران است. سخن مرا باور کنید که اروپای امروز، بزرگ‌ترین مانع در راه پیشرفت اخلاق بشریت است. از طرف دیگر، مسلمانان مالک اندیشه‌ها و کمال مطلوب نهایی مطلق مبتنی بر وحی می‌باشند که چون از درونی‌ترین ژرفای زندگی بیان می‌شود، به ظاهری بودن آن رنگ باطنی می‌دهند. (مرتضی مطهری - ص: ۵۱)

## ۲. تأثیرپذیری غرب از شرق از دیدگاه اقبال

به نظر اقبال، علوم و فنون جدید که امروزه در غرب شکوفا شده و تکامل یافته، نشأت گرفته از فرهنگ و تمدن شرقی و خصوصاً اسلامی است. از دید او، هر آنچه از معرفت و تمدن و فن و هنر در این جهان مشاهده می‌شود، نتیجه‌ی فعالیت خلاق آنان (مسلمانان) است. آنان بودند که بذر معرفت کاشتند؛ و ما در عصر کنونی، شاهد به‌بار نشستن زحماتشان هستیم و از آن بهره‌مند می‌شویم. علوم و فنون جدید، دنباله‌ی فعالیتی است که مسلمانان انجام دادند (محمد اقبال لاهوری - ص: ۷۴).

به عقیده‌ی اقبال، دانه و بذر علم و معرفت را شرقی‌ها و به‌ویژه مسلمانان کاشتند؛ اما غربی‌ها حاصلش را برمی‌دارند. وی در مثنوی «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» می‌گوید که ما شرقی‌ها اصالت قوی، و سیستم و علم و فرهنگ ریشه‌دار و دیرینه‌ی داریم:

سوز و ساز و دود و داغ از آسیاست	هم شراب و هم ایاغ از آسیاست
عشق را ما دلبری آموختیم	شیوه‌ی آدم‌گری آموختیم
هم هنر هم دین ز خاک خاور است	رشک گردون خاک پاک خاور است
هر صدف را گوهر از نیسان ماست	شوکت هر بحر از طوفان ماست

(محمد اقبال لاهوری ۱۲۴۳: ص ۴۱۱)

از این رو به تأثیرپذیری متفکران عصر جدید غرب از اندیشمندان اسلامی معتقد است. اقبال در کتاب احیای فکر دینی، در فصل پنجم با عنوان «روح فرهنگ و تمدن

اسلامی»، بحث مبسوطی راجع به علم و تمدن مسلمانان در گذشته دارد که در ضمن آن، از اندیشه‌های بعضی متفکران آن عصر نظیر غزالی، شیخ اشراق، ابن تیمیه، بیرونی، کندی و... یاد می‌کند و آنها را زمینه‌ساز نظرهای اندیشمندان غربی چون دکارت و بیکن و... می‌داند:

چنین تصور می‌کنم که نخستین بار نظام بود که اصل شک را به‌عنوان آغاز علم و معرفت طرح‌ریزی کرد. غزالی در کتاب احیاء العلوم الدین خود، با گسترش بیش‌تری در این باره بحث کرد و راه را برای روش دکارت هموار ساخت... شاید ابوبکر رازی نخستین کسی بود که به خرده‌گیری بر شکل اول قیاس ارسطویی پرداخت و در عصر ما اعتراض بر آن با روحی کاملاً استوایی، توسط جان استوارت میل مطرح شده است. ابن‌حزم در کتاب التقرب فی حدود المنطق خود درباره‌ی ادراکات حسی، به‌عنوان منبع علم و معرفت تأکید کرده است و ابن تیمیه در کتاب نقض المنطق خویش، نشان داده است که استقراء تنها شکل قابل اعتماد است؛ و از همین طریق روش مشاهده و تجربه پیدا شد... اینکه فرض کنیم روش تجربی از اکتشافات اروپاییان است، اشتباهی بیش نیست. (محمد اقبال لاهوری - صص ۱۴۸ و ۱۴۹)

به نظر اقبال، همراه با پیشرفت اندیشه‌ی ریاضی و روش‌های علمی در فرهنگ اسلامی، اندیشه‌ی تکامل نیز به تدریج شکل می‌گیرد. اقبال معتقد است نخستین کسی که به موضوع تکامل اشاره کرد، «جاحظ» است که مطرح کرد در زندگی مرغان، بر اثر مهاجرت تغییراتی رخ می‌دهد. این مسکویه نظریه‌ی تکامل را به‌صورت قطعی تری ارائه داده است (صص ۱۴۸-۱۵۹).

اقبال سرانجام چنین نتیجه‌گیری می‌کند که:

بدین ترتیب، همه‌ی رشته‌های اندیشه‌ی اسلامی، به‌تصور جهانی بالا می‌انجامد و این نظر با نظریه‌ی ابن مسکویه که زندگی را حرکتی تکاملی می‌داند و با نظری که ابن خلدون درباره‌ی تاریخ داشته است، تقویت می‌شود... (ص ۱۵۹)

### ۳. لزوم اخذ تمدن غربی همراه با پالایش آن در دیدگاه اقبال

با توجه به آنچه در سطور قبل عنوان شد، اقبال اخذ و اقتباس فرهنگ و تمدن غرب را نامعقول و نادرست نمی‌داند. او فرهنگ و تمدن اروپایی را گسترشی از فرهنگ اسلام می‌داند و همچنان که پیش‌تر مطرح شد، معتقد است که غرب از اسلام الهام گرفته است. بدیهی است که اخذ فرهنگ غرب (البته با پیرایش) از سوی مسلمانان، کار نادرستی

نخواهد بود. البته اقبال اعتقاد دارد که نباید گول ظواهر را خورد و در پوست و قشر ظاهری ماند، بلکه باید فرهنگ و تمدن غرب را تنقید و بررسی کرد و به بطن آن رسید؛ گرچه این اعتقاد به این دلیل که راه مشخصی در آن پیشنهاد نشده است، ضعیف می‌نماید و قابل نقد است.

### اقبال می‌گوید:

زمانی بود که فکر اروپایی، از جهان اسلام الهام می‌گرفت؛ ولی برجسته‌ترین نمود تاریخ جدید، سرعت عظیمی است که جهان اسلام با آن سرعت از لحاظ روحی در حال حرکت به طرف مغرب‌زمین است. و در این حرکت، هیچ چیز نادرست و باطل نیست؛ چه، فرهنگ اروپایی از جنبه‌ی عقلایی آن، گسترشی از بعضی از مهم‌ترین مراحل فرهنگ اسلامی است. ترس ما تنها از این است که ظاهر خیره‌کننده‌ی فرهنگ اروپایی از حرکت ما جلوگیری کند و از رسیدن به ماهیت واقعی آن فرهنگ عاجز بمانیم... (ص ۱۰)

دکتر شریعتی درباره‌ی این نظر اقبال و جایگاه او در میان متفکران شرقی می‌گوید:

اقبال در میان دو پایگاه متعصب و یک‌چشم (افراطی و تفریطی) که در جامعه‌های آسیایی و آفریقایی در برابر غرب موضع گرفته‌اند، پایگاه سومی را اعلام می‌کند. از آن دو پایگاه، یکی معتقد است که به قول تقی‌زاده و میرزا ملکم‌خان‌های ما از فرق سر تا ناخن پافرنگی شویم و نمی‌توان در برابر غرب دست به انتخاب زد... تمدن و فرهنگ و اخلاق و فلسفه و فکر و هنر و شیوه‌ی زندگی جدید اروپایی، یک بافت واحد و متجانس و غیر قابل تفکیک و تجزیه است و باید آن را یکجا و درست پذیرفت و در این میان هرچه را با آن مغایر است یکجا و درست دور ریخت. برخی نیز از آن سو افتاده‌اند و با هرگونه اخذ و اقتباسی از غرب دشمنی می‌ورزند... اما اقبال ابتدا به تحلیل وضع فکری و انتقاد از بیش و شیوه‌ی زندگی و تمدن و فرهنگ شرقی و غربی می‌پردازد... و سپس اعلام می‌کند که تسلیم درست به تمدن فرنگی، هم ذلت و بردگی شرق است و هم ازدست دادن آنچه شرق دارا است و انسانیت بدان محتاج است. یعنی حق پرستی و شوق و عشق ماورایی و غیب‌جویی و فضیلت‌خواهی و دغدغه‌ی دائمی روح شرقی در برابر راز خلقت، در برابر مطلق و حقیقت کلی و معمای هستی و بریدن قطعی از غرب و طرز تمدن او، ماندن در رکود است و ضعف و حتی پذیرش اسارت در برابر سلطه‌ی او. زیرا یک جامعه‌ی غیرصنعتی، همیشه جیره‌خوار و وابسته و در خطر امپریالیسم صنعتی غرب خواهد ماند. (علی شریعتی - ص ۱۰۹)

اقبال می‌گوید: «بر خلاف متفکرین مشکوکی که می‌گویند نمی‌توان علم و صنعت غربی را گرفت و فرهنگ و اخلاق و روابط اجتماعی و شیوه‌ی زندگی‌اش را کنار زد، نه تنها می‌توان

چنین کرد، بلکه باید چنین کنیم...» (ص ۱۱۰)

اقبال این دو موضوع را در جاویدنامه چنین با شعر بیان کرده است:

شرق را از خود برد تقلید غرب	باید این اقوام را تنقید غرب
قوت مغرب نه از چنگ رباب	نی زرقص دختران بی‌حجاب
نی زسحر ساحران لاله‌روست	نی زعریان ساق و نی از قطع دوست
محکمی او را نه از لادینی است	نی فروغش از خط لاتینی است
قوت افرنگ از علم و فن است	از همین آتش چراغش روشن است
حکمت از قطع و برید و مابه نیست	مانع علم و هنر عمامه نیست
علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ	مغز می‌باید نه ملبوس فرنگ
اندرین ره جز نگو مطلوب نیست	این کله یا آن کله مطلوب نیست
فکر چالاک‌ی اگر داری بس است	طبع دراک‌ی اگر داری بس است

(محمد اقبال لاهوری ۱۲۴۳: ص ۴۱۱)

در اشعار فوق، اقبال می‌خواهد بگوید که شرقیان با تقلید محض و کورکورانه‌ی بی‌که از غربیان کرده‌اند؛ از خود بیگانه و از هویت اصلی و خودی اسلامی‌شان دور شده‌اند؛ و چاره‌ی این کار، نقد و بررسی فرهنگ و افکار غربی و سپس اخذ یا رد آنها است. اقبال موسیقی و رقص و بی‌دینی و خط لاتین و... را جزو مظاهر فرهنگ غرب می‌شمارد و معتقد است قوت و قدرت فرهنگ غرب از این مظاهر نیست؛ بلکه علم و تکنولوژی است که غرب را قدرتمند ساخته است. اقبال معتقد است که قیافه‌ی ظاهری و لباس و دین، مانعی برای رسیدن به علم و حکمت و دانایی نیست؛ و برای رسیدن به علم و تکنولوژی، باید پوسته‌ی فرهنگ غرب را شکست و به مغز و هسته و کانون آن راه یافت و فکر چالاک و طبع دراک را در این راه به کار گرفت.

به نظر اقبال، اخذ و اقتباس از غرب، نباید با تقلید صرف و عدم کنکاش و

جستجو باشد:

اخذ و اقتباس نباید به تقلیدهای بوزینه‌وار، آن‌هم از مظاهر تمدن غرب تأویل شود؛ بلکه باید خلاقانه و با کنکاش در اعماق و کاوش در زمینه‌ها و دخیل و تصرف‌های لازم و مقتضی صورت پذیرد... اقبال تأکید دارد که اخذ و اقتباس باید با روح و تشخیص، استقلال، اعتماد به نفس، سنجش و انتقاد، گزینش خلاق و ابداع و ابتکار قرین گردد و فرآورده‌های مغرب‌زمینیان با هاضمه‌ی قوی تجزیه و تغذیه شود... (مقصود فراستخواه ۱۳۷۰: ص ۶)



#### ۴. غرب‌ستیزی اقبال

مسئله‌ی غرب‌ستیزی و قبل از آن نقد غرب، در جای‌جای رساله‌ها و نوشته‌های اقبال به چشم می‌خورد. بزرگ‌ترین اثر غرب‌ستیزی او به فارسی، مثنوی «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» است. قبل از بیان علل غرب‌ستیزی در دیدگاه او، شایسته است نکته‌ی مذکور شود و آن اینکه اقبال برخلاف برخی مصلحان معاصر، به غرب معاصر نمی‌تازد بلکه غرب را حتی از عصر افلاطون و ارسطو نقد می‌کند. او فلسفه‌ی یونان باستان را به باد ناسزا می‌گیرد. و در واقع غرب از هزار و سیصد سال پیش به این طرف از سوی او نقد می‌شود. اقبال، اندیشه‌ی افلاطون و ارسطو را موجب گمراهی متفکران و انحراف آنها از شناخت حقیقت جهان می‌شناساند (محمد اقبال لاهوری - ص ۶).

او با مقایسه‌ی تعالیم قرآن با اندیشه‌ی سقراط، در مقام دفاع از برتری اسلام، می‌نویسد:

سقراط تمام توجه خویش را تنها به جهان آدمی محدود کرده بود. برای وی موضوع بحث شایسته‌ی آدمی، تنها خود آدمی بود. (ص ۶)

این نشانگر آن است که اقبال ماهیت غرب جدید را به طور دقیق از غرب باستان تفکیک نمی‌کند و به همان صورت به اندیشه‌ها و فرهنگ برخاسته از او مانسیم معاصر می‌تازد که به فرهنگ غرب در ازمنه‌ی گذشته‌ی آن. اما بیش‌ترین نگرانی او ناشی از غرب معاصر و به خصوص دوره‌ی است که او در آن زندگی می‌کند. این موضوع با ذکر علل غرب‌ستیزی وی که در زیر می‌آید، اثبات می‌شود:

#### اضمحلال مدنیت غرب به علت رویگردانی از وحی

اقبال، فرهنگ غرب را با بی‌دینی و دنیاپرستی آمیخته می‌داند؛ بدین صورت که غرب با تفکیک دو حوزه‌ی زندگی مادی و روحانی، از بعد روحانی غفلت کرده و در مادیات غوطه‌ور شده است. اقبال که کمال انسان را در صفای روح می‌داند، براین اعتقاد است که غرب به اشتباه به پیشرفت علوم تجربی و امور مادی پرداخته، لذا نه تنها به کمال انسانی نایل نیامده بلکه خود و جهان را به نابودی کشانده است.

انسان جدید که در نتایج فعالیت عقلی خویش غره شده، از زندگی روحانی - یعنی از درون

منقطع مانده است. در میدان اندیشه، به حالت مبارزه‌ی آشکار با خود، زندگی می‌کند و در میدان حیات اقتصادی و سیاسی، در مبارزه‌ی آشکار با دیگران است؛ دیگر خود را نمی‌بیند که بر خودخواهی بی‌بندوبار پول‌پرستی سیری ناپذیر خود - که رفته‌رفته هر کوشش برای تعالی را در او کشته و جز خستگی از زندگی چیزی برای وی نیاورده - لگام نهد. چنان در مشهودات - یعنی در منابع حاضر احساسات بصری - غرق شده که از ژرفنای کشف نشده‌ی وجود خویش قطع رابطه کرده است. (ص ۲۱۲)

اقبال پیشرفت غرب را در صنعت، ناشی از پرداختن به ساحت دنیا می‌داند و آن را نکوهش می‌کند:

دانش افرنگیان تیغی به دوش	در هلاک نوع انسان سخت کوش
باخسان اندر جهان خیر و شر	درنسازد مستی علم و هنر
آه از افرنگ و از آیین او	آه از اندیشه‌ی لادین او
علم حق را ساحری آموختند	ساحری نی کافری آموختند
هر طرف صد فتنه می‌آرد نفیر	تیغ را از پنجه‌ی رهزن بگیر

گرچه اقبال فرهنگ غرب را در برخی جهات پویا می‌دانست، بر این اعتقاد بود که این فرهنگ هرچه هست، با کفر و بی‌دینی توأم است و همین امر به تنگناهای انسان جدید شدت بخشیده است. انسان جدید با فلسفه‌های نقدی‌گری و تخصص علمی که دارد، خود را در تنگنای عجیبی می‌بیند؛ طبیعت‌گری او برای وی تسلطی بی‌سابقه بر نیروهای طبیعی فراهم آورده، ولی در مقابل، ایمان وی به آینده‌اش را از او ربوده است (ص ۲۱۱). اجتناب از ساحت روحانی، نه تنها به اضمحلال دنیای غرب انجامیده، بلکه نسل جدید شرق را به تمایلات مادی زندگی کشانده و بدین صورت شرقیان را در مواجهه با غرب مادی سترون کرده است. به همین دلیل در جریان آماده‌باش به شرقیان برای رویارویی با غرب، از ظاهرسازی غرب، دلاویز بودن آن و باطن پرفته‌ی آن (خسرو پرویزی) سخن می‌گوید:

فریاد زافرنگ و دلاویزی افرنگ فریاد زشیرینی و پرویزی افرنگ

بی‌رحمی غرب

اقبال با اشاره به مفاسد غرب در کشورهای شرقی، بی‌رحمی غریبان را نشانه می‌رود و این بی‌رحمی را ناشی از فقد روحیه‌ی معنوی در غرب می‌داند. او غرب را ماهیتاً

مادی‌گرا می‌داند و شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری در آن را ناشی از همین موضوع می‌داند. اقبال به‌وضوح به غایات نظام اومانیستی غرب و کالبدشکافی نظام مبتنی بر تسلط انسان و حاکمیت سود اشاره نمی‌کند؛ گرچه از انقطاع غرب از خدا و وحی سخنی می‌راند:

الته مدینت غربی اساساً بی‌رحم و فاقد مروت و رأفت است؛ خاصه نسبت به شرقیان و مسلمانان، شاید فرنگیان از مسلمانان انتقام شکست جنگ‌های صلیبی را می‌کشند. با وجود مرام‌های لادینی آنان، در مورد تعصب‌ها صاحب دین می‌شوند - ببینید که به چه بی‌رحمی آنان در زمین‌های شرق فساد را می‌گسترانند... علوم و فنون باید آدم را به بشردوستی رهنمون گردند. به‌فتوای قرآن، علمای واقعی چون حقایق بیش‌تر می‌دانند، از خالق کائنات بیش‌تر می‌ترسند؛ ولی علوم از عشق خالی‌غریبان این صبغه را فاقدند... البته این علوم پیشرفته اگر با عشق و ایمان توأم نباشند، کائنات را تیره و تار می‌نمایند. (غلامرضا ستوده ۱۳۶۵: ص ۲۴۲)

#### اقبال می‌گوید:

انسان جدید که در نتایج فعالیت عقلی خویش غره شده، از زندگی روحانی - یعنی از درون - منقطع مانده است. در میدان اندیشه، به حالت مبارزه‌ی آشکار با خود، زندگی می‌کند و در میدان حیات اقتصادی و سیاسی، در مبارزه‌ی آشکار با دیگران است؛ دیگر خود را نمی‌بیند که بر خود خواهی بی‌بندوبار پول‌پرستی سیری ناپذیر خود - که رفته‌رفته هر کوشش برای تعالی را در او کشته و جز خستگی از زندگی چیزی برای وی نیاورده - لگام نهد. چنان در مشهودات - یعنی در منابع حاضر احساسات بصری - غرق شده که از ژرفنای کشف‌ناشده‌ی وجود خویش قطع رابطه کرده است. (محمد اقبال لاهوری - ص ۲۱۲)

اقبال مبارزه‌ی آشکار غرب در میدان حیات اقتصادی و سیاسی با دیگران را ناشی از قطع ارتباط او با عالم روحانی و وحی می‌داند. پیش‌تر اشاره شد که او با تفکیک دو حوزه‌ی عقل و وحی، غرب را با دیدی آسیب‌شناسانه نقد می‌کند؛ با توسل به همین موضوع، پول‌پرستی، مبارزه با دیگران و بی‌رحمی را ناشی از غیراخلاقی بودن آن و غیراخلاقی بودن را برگرفته از روبرتافتن از خدا می‌داند:

سخن مرا باور کنید که اروپای امروز، بزرگ‌ترین مانع در راه پیشرفت اخلاق بشریت است. از طرف دیگر، مسلمانان مالک اندیشه‌ها و کمال مطلوب‌های نهایی مطلق مبتنی بر وحی می‌باشند... (ص ۲۰۴)

هجوم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی غرب به جهان اسلام و وضعیت مسلمانان شرایط اجتماعی- سیاسی مسلمانان در دورانی که اقبال در آن می‌زیسته، در شکل‌گیری

اندیشه‌ی او، به‌خصوص قسمت بدیع غرب‌ستیزی آن، مؤثر بوده است. بررسی شرایط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مسلمانان و مناسبات غرب سرمایه‌داری با کشورهای اسلامی در دوره‌ی که اقبال می‌زیسته است و حتی قبل از او، حکایت از تسلط امپریالیستی بر مسلمانان دارد. چنین نسبتی، اندیشه‌ی ضدیت با غرب را در ذهن بسیاری از مصلحان آن تاریخ شکل بخشید. «راستی چرا اقبال تا این اندازه بر غرب و دانش غرب می‌تازد؟» برای آنکه بدانیم چرا اقبال این چنین به غرب بدبین است، باید وضع اجتماعی محیط او و مسلمانان عصر او را... بررسی کنیم... و برای اینکه از درد و رنج درونی اقبال به‌خوبی آگاه شویم، بهتر است اطلس تاریخی حوزه‌ی اسلامی را بکشاییم تا ببینیم در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۸۰ م به بعد، بر کشورهای اسلامی چه می‌گذشته است.

نتیجه‌ی چنان مطالعه، این اطلاع را در دسترس ما می‌گذارد:

افغانستان درگیر با سربازان مهاجم انگلیسی - الجزایر در اشغال فرانسه - اندونزی در اشغال هلند - ایران: قسمت شمال آن، منطقه‌ی نفوذ روس و قسمت جنوبی، منطقه‌ی نفوذ انگلیس - تونس تحت حمایت فرانسه - سوریه در تصرف فرانسه... و سرانجام در پایان جنگ، درهم ریختن حکومت عثمانی که فقط نامی از خلافت را داشت؛ و حاصل مطالعه‌ی دست‌اندازی غریبان بر حوزه‌های مسلمان‌نشین، ضعیف‌شدن فرهنگ و تمدن اسلامی، دگرگونی اخلاق مسلمانان، تازاج ثروت‌های این منطقه‌ها... (غلامرضا ستوده ۱۳۶۵: ص ۱۲۶)

چپاول اول شرق از سوی غربی‌ها - که شناسایی این سوی دنیا عمدتاً از رنسانس به بعد تحقق پذیرفت - و سپس تأثیر اندیشه‌های منفعت‌طلبانه‌ی غربی‌ها در نوع برخورد آنها با شرق، به استفاده‌ی هرچه بیش‌تر آنها از منابع خام، نیروی کار ارزان‌قیمت و دسترسی به بازارهای ماورای بحار انجامید و از آن به بعد، روز به روز بر چیرگی و تسلط امپریالیسم غرب بر ممالک مشرق‌زمین افزود. در سال‌های ابتدایی قرن بیستم، حرکت‌های استقلال‌طلبانه از سوی مردم این نواحی صورت گرفت و همین امر به آزادسازی و استقلال بسیاری از این کشورها انجامید. استقلال‌طلبی و آزادیخواهی، عنصری ممتاز در اندیشه‌ی مصلحان این مقطع تاریخی است که اقبال نیز از آن بی‌نصیب نیست.

### سکولاریزم

با نگاهی به آثار فلسفی اقبال، تلازم دین و حکومت آشکار می‌شود. او این دو را به عنوان روح و ماده می‌نگرد و معتقد است که زمانی بشر به آرامش واقعی می‌رسد که روح و ماده را به صورت دو وجه جدانشدنی بنگرد. اقبال که زمینه‌ی فکری مذهبی و دینی داشت، چنین اندیشید که:

در اسلام، یک حقیقت واحد وجود دارد. چون از یک دیدگاه به آن نظر شود، دستگاه دینی است و چون از دیدگاه دیگری دیده شود، دستگاه حکومت است. این درست نیست که گفته شود دستگاه دین و دولت، دو جانب یا دو روی یک چیزاند... دولت و حکومت، بنا بر نظر اسلام، کوششی است برای اینکه به آنچه روحانی است، در یک سازمان بشری جنبه‌ی فعلیت داده شود... (محمد اقبال لاهوری - ص ۱۷۶)

او با اشاره به دو خط سیر فکری که در ترکیه وجود داشت - یکی حزب ملیون و دیگری حزب اصلاح دینی - به این مسئله اشاره می‌کند که اسلام حقیقتی واحد و غیر قابل تجزیه است.

اقبال در مثنوی گلشن راز، ضمن انتقاد به تقلید ترک‌ها از فرنگی‌ها، به تفریق دین و دولت می‌تازد و چنین می‌نویسد:

به تقلید فرنگ از خود رمیدند میان ملک و دین ربطی ندیدند

### نوع حکومت در غرب

اقبال، از جمهوری‌ها و دموکراسی‌های غربی انتقاد می‌کند و حکومت جمهوری غرب را استبدادی می‌داند:

دیو استبداد، قبای جمهوری دربر نموده، پایکوب است و تو فکر می‌کنی که این فیلم برای آزادی است. (غلامرضا ستوده ۱۳۶۵: ص ۲۳۵)

همچنین او تفاوتی میان نظام حکومتی اروپا با خودکامگی قیصری نمی‌بیند: نظام جمهوری غرب، همان ساز کهن است که برده‌های آن جز نوای قیصری چیزی ندارند. (ص ۲۳۰)

اقبال، در بسیاری از اشعار و نوشته‌های خود، به جمهوری و دموکراسی غربی حمله می‌کند و در جایی جمهوریت را نظام ملوکیت قلمداد می‌کند. از نظر او، دموکراسی

به معنای آن است که قدرت در دست نمایندگان واقعی مردم باشد و آنها خود را در مقابل خدا مسئول بدانند؛ ولی دموکراسی اروپا، چیزی جز هرج و مرج و آشفتگی نیست. البته این به آن معنا نیست که اقبال سایر نحله‌های فکری الحادی و مرسوم غرب و نیز نوع حکومت‌های مبتنی بر آنها را پذیرفته باشد. اقبال می‌گوید:

ملی‌گری (ناسیونالیزم) و اجتماعی‌گری (سوسیالیزم) مبتنی بر بی‌خدایی‌گری، لااقل در حالت حاضر روابط بشری، نیروهای روان‌شناختی کینه و بدگمانی و خشم را برمی‌انگیزد که همه مایه‌ی فقر روح بشری می‌شوند و راه منابع نهفته‌ی انرژی روحانی وی را سد می‌کنند. (محمد اقبال لاهوری - ص ۳۱۴)

حتی او گرچه به ناسیونالیزم و سوسیالیزم غربی حمله می‌کند، به همین نسبت به باطنی‌گری و عرفان مشرق‌زمین نیز می‌تازد. اقبال می‌گوید:

نه راه و رسم باطنی‌گری قرون وسطایی می‌تواند بیماری‌های بشریت گرفتار نومیدی را درمان کند و نه ملی‌گری و اجتماعی‌گری ملحدانه‌ی جدید. (ص ۲۱۳)

او به این باطنی‌گری منفی می‌تازد و معتقد است روحیه‌ی عرفانی اگر در مجاری صحیح خود عمل کند، می‌تواند به حال انسان مثبت باشد و به او مدد رساند؛ ولی این روحیه به نادانی و بندگی او انجامیده است. ضرورت احیا و بازسازی دینی از سوی او هم از همین جا ناشی می‌شود.

## ۵. راه‌های مبارزه با غرب

اقبال سه راه را در مورد مبارزه با غرب نشان می‌دهد. البته او معتقد است که این سه باید توأمان صورت پذیرد و پرداختن به هریک به تنهایی برای مبارزه کافی نیست. برای رویارویی با غرب باید از این ترکیب سه‌گانه سود برد. از این ترکیب، یک رویکرد جنبه‌ی سلبی دارد و دورویکرد دیگر ایجابی است. و اما آن دورویکرد ایجابی عبارتند از:

### الف - دوری و اجتناب از مظاهر فرهنگ غربی

اقبال معتقد است که با توسل به پیشینه‌ی فرهنگی مسلمانان، تقلید از ظواهر غرب از سوی آنان کارشایسته‌ی بی نیست. مسلمانان که از فرهنگی ریشه‌دار و غنی برخوردارند، نباید اسیر مظاهر فرهنگ غرب شوند؛ بلکه باید با تکیه بر فرهنگ پرمغز خویش،

هویت ازدست رفته‌ی خود را بازیابند. در مثنوی «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» می‌گوید:

ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو      مؤمن خود، کافر افرنگ شو  
رشته‌ی سودوزیان در دست توست      آبروی خاوران در دست توست  
ای کهن اقوام را شیرازه‌بند      رایت صدق و صفا را کن بلند

(محمد اقبال لاهوری ۱۲۴۲: ص ۴۱۰)

اقبال شکست مسلمانان در طول تاریخ را ناشی از روی گرداندن آنان از اسلام و پیروی ایشان از شیطان می‌داند. چنان‌که در جایی می‌گوید:

مسلم از شرّ بتی بیگانه شد      باز این بیت‌الحرم بتخانه شد  
از منات و لات و عزی و هبل      هر یکی دارد بتی اندر بغل

با این وصف، او پیروی از شیطان (مظاهر و ظواهر فاسد تمدن غرب) را از سوی مسلمانان نکوهش می‌کند و از آنان می‌خواهد با تلاش نگذارند تجربه‌ی شکست‌های پیشین تکرار شود. همچنین معتقد است غربیان را باید از سرزمین‌های جغرافیایی و فکری مسلمین بیرون راند. اقبال با اشاره به مصطفی کمال پاشا - معروف به آتاتورک - و تقییح اعمال او که آن را ناشی از تجددگرایی افراطی می‌داند، می‌نویسد:

مصطفی کو از تجدد می‌سرود      گفت نقش کهنه را باید زدود  
نو نگردد کعبه را رخت حیات      گر ز افرنگ آیدش لات و منات  
ترک را آهنگ نو در چنگ نیست      تازه‌اش جز کهنه‌ی افرنگ نیست  
سینه‌ی او را دمی دیگر نبود      در خمیرش عالمی دیگر نبود  
لاجرم با عالم موجود ساخت      مثل موم از سوز این عالم گداخت

(ص ۳۰۷)

### ب - اتحاد مسلمین

به تحقیق می‌توان گفت که دغدغه‌ی اصلی اقبال، وحدت جهان اسلام است. او فلسفه و شعر را نیز در خدمت همین موضوع می‌داند. اقبال از اینکه بعضی‌ها او را فیلسوف خطاب می‌کنند، خشنود نیست؛ بلکه فلسفه را نیز مانند شاعری وسیله‌ی می‌داند برای



پروفیسر شمیم شاہد گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی





پروفیسر شمیم شاہد گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی

تجدید مجد و عظمت دین مبین اسلام (ص ۱۶۵)؛  
 بیداری کشورها و جوامع خواب‌آلوده‌ی مسلمانان (ص ۱۵۹)؛  
 حل مشکلات مسلمین در سراسر دنیا (ص ۳۶۷)؛  
 رسیدن به آزادی (ص ۳۷۹)؛  
 امحای سلطه‌ی غرب بر بلاد اسلامی.

### ۶. نقد آرای اقبال

اقبال به یک سلسله کلی‌گویی‌ها پرداخته و از ارائه‌ی مکانیزم‌ها و اهرم‌های رسیدن به آنچه که در وادی نظر به آن پرداخته، امتناع کرده است. مسلماً ارائه‌ی تئوری‌های کلان و پیشنهاد نکردن تئوری‌های قابل اجرا و جزئی که بتواند در مرحله‌ی عمل به اجرا درآید، فرد را سیراب نمی‌سازد. از اقبال به عنوان یک مصلح اجتماعی و دردشناس، انتظار می‌رود که داروی این درد (به‌خصوص چگونگی وصول به وحدت جهانی) را عرضه کند و چگونگی رسیدن به آرمان‌هایش (به‌ویژه الگوی حکومتی) را ارائه دهد.

مساوات، مسئولیت مشترک و آزادی، شعارهای زیبایی است؛ اما در یک حکومت دینی، چگونه می‌توان به این آرمان‌ها دسترسی پیدا کرد؟ وانگهی، قبل از آن، به دست ندادن تعریف‌های مشخص از این دانشواژه‌های سیاسی، از جمله انتقادهایی است که بر اندیشه‌ی اقبال وارد است. واژه‌هایی همچون آزادی را که یک مشترک لفظی است و در بسیاری از مکاتب از آن یاد می‌شود، اقبال چگونه تعریف می‌کند؟ آیا این آزادی معادل «لیبریتیه» غربی است یا اقبال معنای خاصی را از آن افاده می‌کند؟ اقبال از منادیان تشکیل حکومت اسلامی است، اما به جز یک تعریف کلی از حکومت اسلامی، به شکل این حکومت و نیز نهادهای آن اشاره‌ی نمی‌کند؛ به عبارت دیگر تئوری دولت در نزد او نامفهوم است. از سوی دیگر، به مسئله‌ی چگونگی کسب قدرت و چرخش آن در چنین نظامی نمی‌پردازد و مهم‌تر از آن مشخص نمی‌کند حاکم اسلامی چه ویژگی‌هایی دارد و چگونه قدرت را به دست می‌گیرد؟ او به ساختار نظام سیاسی مطلوب خود می‌پردازد و به احزاب، تشکل‌های سیاسی، انتخابات، مشارکت مردمی و مسائلی از این دست که

معمولاً در یک تئوری سیاسی ملحوظ است؛ اشاره نمی‌کند. اگر اقبال اعتقاد دارد که حکومت مورد نظرش ضد استبدادی است، مشخص نکرده است که چگونه از گرایش آن به استبداد جلوگیری می‌شود.

اقبال در کتاب احیای فکر دینی در اسلام، نهضت و هائیگری را در حجاز، جنبش بهائیت را در ایران و قیام آتاتورک را در ترکیه، اصلاحی و اسلامی پنداشته؛ همچنان که در اشعار خود، برخی دیکتاتورهای چکمه‌پوش کشورهای اسلامی را ستوده است. (مرضی مطهری - ص ۵۵)

او در عین حال در جای دیگر از اقدامات آتاتورک انتقاد می‌کند.

چنین تناقض‌گویی‌هایی را در آرای او از جمله مسئله‌ی خاتمیت نیز شاهد هستیم. در طول تاریخ دوست ساله‌ی اخیر مسلمانان، مصلحان اسلامی عکس‌العمل‌های مختلفی را در مقابل غرب داشته‌اند. برخی در مقابل قدرت تکنیکی و فنی غرب، احساس عجز و ناتوانی کرده‌اند؛ و این عجز و تحقیر، اغلب به شیفتگی و مجذوبیت به تمام و کمال انجامیده است. در نقطه‌ی مقابل این تعلق خاطر، نوعی تنفر را در برخی دیگر مشاهده می‌کنیم؛ برای مثال، سید جمال‌الدین اسدآبادی و اقبال گرچه شیفته‌ی غرب نیستند و حتی غرب‌ستیزند، از روح و قدرت علوم جدید و تمدن صنعتی غرب در قرن نوزده متأثرند.

سید جمال طالب آشنایی ملل مسلمان با علوم و صنایع جدید و قوانین مدنی و اجتماعی غرب بود؛ تا بدین وسیله، پیشرفت و آزادی و بازگشت حیثیت سیاسی مسلمانان ممکن گردد. (محمد مددپور ۱۳۷۳: ص ۱۱۲)

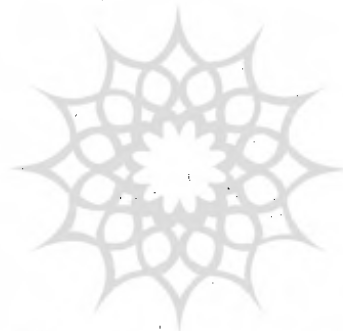
احساس عجز سید در مقابل تمدن صنعتی غرب، در بسیاری از سخنان او مشخص است.

سید جمال، بزرگ‌ترین معلم مردم خاورمیانه در سیر به چیزی است که اروپاییان Secularization می‌خوانند و شاید بتوان آن را دنیوی‌شدن علم و ادب و تفکر یا اصالت ادب دنیا در مقابل ادب دین و ادب حق تعبیر کرد. (رضا داوری اردکانی ۱۳۵۳: ص ۵۰)

اما مهم‌ترین وسیله برای این مهم، بهره گرفتن از ایمان دینی مسلمانان بود؛ راهی که اکثر متجددان دوره‌ی جدید جهان اسلامی آن را برگزیدند. در واقع، همین ایمان یا شبه‌ایمان بود که محرک تاریخ صدساله‌ی جهان اسلامی در جهت تجدید بوده است؛ و در این مسیر، شیخی از ارزش‌های منسوخ غربی تحقق یافته است، بی‌آنکه مقاصد اصلی حاصل آید. (کریم مجتهدی ۱۳۵۸: ص ۷-۸)



پروفیسر شمیم شاہد  
پرتال جامع علوم انسانی  
مطالعات فرہنگی



پروفیسر شمیم شاہد کاہنہ کی زیر نگرانی

پرتال جامع علوم انسانی

- شریعتی، علی. - . ما و اقبال (مجموعه آثار، شماره‌ی ۵). تهران: حسینیه‌ی ارشاد.  
فراستخواه، مقصود. چهارم اردی‌بهشت ۱۳۷۰. «جایگاه اقبال در احیای اندیشه‌ی دینی»، روزنامه‌ی اطلاعات.  
\_\_\_\_\_ ۱۳۷۳. سرآغاز نواندیشی معاصر تهران: شرکت سهامی انتشار.  
مجتهدی، کریم. ۱۳۵۸. سیدجمال‌الدین اسدآبادی و تفکر جدید. تهران: نهضت زنان.  
مددی‌پور، محمد. ۱۳۷۳. تجدد و دین زدایی. تهران: انتشارات دانشگاه شاهد.  
مدرس، مرتضی. ۱۳۴۰. زندگانی و فلسفه‌ی اجتماعی و سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی. تهران: اقبال.  
مطهری، مرتضی. - . نهضت‌های اسلامی صدساله‌ی اخیر. تهران: صدرا.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی